

# نگاهی به کتاب «آفتاب در حجاب»

نویسنده: سید مهدی شجاعی

انتشارات: نیستان

خلاصه:

زندگی و وقایع متفاوت خانوداگی و اجتماعی زندگی حضرت زینب سلام‌الله علیها را همراه با نقش و حضور او در واقعه کربلا در قالب داستان بیان کرده است.

این داستان که با زبانی شاعرانه به نگارش درآمده، به توصیف ابعاد مختلف زندگی این بانوی بزرگ اسلامی از زمان کودکی تا رخ دادن واقعه کربلا پرداخته است.

آفتاب در حجاب روایتی است از زندگی حضرت زینب(سلام الله علیه). از کودکی تا عاشورا تا اسارت و تا وفات. اثری که ماندگاری‌اش از حال پیداست. رمانی که به پشتوانه تحقیقات دقیق و عالمانه تاریخی و روایی، به همه زوایای پنهان و آشکار زندگی و رفتار و درونیات حضرت زینب پرداخته است. شجاعی زبان روایتش را توی مخاطب انتخاب کرده، راوی دانای کلی است نامحدود که در تمام روایت حضرت زینب را مخاطب قرار داده و روایتش را پیش می‌برد. فرمی که در ادبیات داستانی ایران نمونه‌اش کمتر دیده شده. داستان از کابوس حضرت زینب در کودکی آغاز می‌شود: چشم‌های اشک‌آلودت را به پیامبر دوختی، لب برچیدی و گفתי: «خواب دیدم، خواب پریشان دیدم. دیدم که طوفان به پا شده است، طوفانی که دنیا را تیره و تار کرده است. طوفانی که مرا و همه چیز را به این سو و آن سو پرت می‌کند، طوفانی که چشم به بنیان هستی دارد. ناگهان در آن وانفسا چشم من به درختی کهنسال افتاد و دلم به سویش پرکشید...» داستان از این کابوس که گواه رحلت پیامبر است و شهادت مادر و پدر و... آغاز می‌شود و در انتهای کتاب باز به همین خواب پریشان می‌رسیم: «تعبیر شد خواب کودکی‌های من پیامبر! و من اکنون با یک دنیا مصیبت و غربت تنها مانده‌ام...»